

## مثنیٰ نعزیه « قاسم بن الحسن (ع) »

(دستور موزیک)

ای رزم نوازان بنوازید به شیپور  
بر طبل بکوبید شوم یکسره مسرور  
پوشید زره بر تن و هم سنج نوازید  
با هم بنوازید شود دیده پر از نور  
پیشخوانی)

امام

من نایب علی مرتضایم  
خون خدا بر هر بلا رضایم  
دلبنده پیغمبر عزیز زهرا  
یاران شهید دشت کربلایم  
جمع

جانم حسین، جانم حسین مظلوم (۲)  
زینب

من زینبم بر عشق با وفایم  
دلبنده شهید کربلایم  
چون وارث زهرای اطهرم من  
بر غصه‌هایش جمله مبتلایم  
جمع

جانم حسین، جانم حسین مظلوم (۲)  
عباس

عباسم و من معدن صفایم  
من هم امیر عشقم و وفایم  
سقای دشت کربلای عشقم  
دستم جدا در دشت کربلایم  
جمع

جانم حسین، جانم حسین مظلوم (۲)  
رمله

من همسر امام مجتبیام  
بر درد هجرانش چو مبتلایم  
من رملهام ام جناب قاسم  
من هم کنیز ماه کربلایم  
قاسم  
من قاسم عزیز مجتبیام  
من یادگار پور مرتضایم  
جانم فدای یادگار زهرا  
من کشته‌ی شهید کربلایم  
جمع جانم حسین، جانم حسین مظلوم (۲)  
آغاز مجلس)

امام  
وعده‌گاه عاشقان ای کربلا  
ای بهار پُر خزان ای کربلا  
داغ قاسم داغ اکبر می‌دهی  
می‌زنی آتش به جان ای کربلا  
شعله می‌افتد به گلزار حسین  
گو چه سازد باغبان ای کربلا  
نالهی طفلان و بانگ العطش  
می‌رود تا آسمان ای کربلا  
[امام خطاب به عباس]  
علمدار سپاهم ای اباالفضل  
امید خیمه‌گاهم ای اباالفضل  
برادر جان تویی سالار لشکر  
بگو مردان لشکر را سراسر  
بگو آید جوانان سپاهم  
رسیدم من میان وعده‌گاهم  
سخن با اهل لشکر دارم اکنون  
بگو آید هر آنکس گشته مجنون  
عباس  
بچشم ای یادگار پاک زهرا

به چشم ای پور حیدر جان مولا

[عباس خطاب به سپاه]

بیایید ای جوانان خدایی

سپاه عاشق کرب و بلایی

امیر کاروان مولای خوبان

شما را خوانده یکسر ای جوانان

[اصحاب و یاران به سمت امام می آیند همگی چنین می خوانند]

عباس

امشب همه اهل حرم در گرد ماه عالمین

فردا فلک پُر می شود از صوت واویلا حسین

جمع

واویلاتا واویلاتا واویلاتا واویلاتا

عباس

امشب علمدار حسین عباس نام آور بُود

فردا علمدارش یقین آن زینب حیدر بود

جمع

واویلاتا واویلاتا واویلاتا واویلاتا

عباس

امشب به زانوی ادب بنشسته قاسم با حسین

فردا به زیر نعل اسب بشکسته بال و پر بُود

جمع واویلاتا واویلاتا واویلاتا واویلاتا

[امام بالای صندلی در حالیکه اصحاب و یاران دور و بر او حلقه زده اند]

بسم الله الرحمن الرحيم

یا رحمن یا رحیم

من سخن گویم ز صبح عاشقان

آنچه آید بر سر این کاروان

جمله اصحاب باید بشنوند

بی دل و بی تاب باید بشنوند

چون سحر گردد بدانید ای عزیز

جسم من گردد در این صحرا ریز ریز

رأس من بر نیزه ها گردد سوار

این بیابان می شود بر من مزار  
 هر که با من خواهد اینجا سر کند  
 عاقبت باید که ترک سر کند  
 هر کسی خواهد رود فرصت کم است  
 هر که مانند آبروی عالم است  
 تا که خاموش است نور خیمه ها  
 هر کسی خواهد رود خیزد ز جا  
 چشم خود می بندم و بر صورتم  
 اهل لشکر این عبا می کشم  
 [امام عبا بر صورت می کشد از اصحاب دلیل نرفتن می پرسد]

امام

چرا ماندی کنارم ای علمدار  
 بگو بر من برادر ای وفادار  
 عباس

هزاران جان من گردد فدایت  
 فدای قامت و آن روی ماهت  
 دلم خواهد در اینجا از سر شوق  
 بیفتد رأس من بر خاک پایت  
 امام

الا ای نوگل باغ بهارم  
 علی اکبر چرا ماندی کنارم  
 اکبر

پدر جان ای امیر با وقارم  
 به راه تو ای پدر من بی قرارم  
 تو خود دانی بُود این آرزویم  
 الهی بهر تو من جان سپارم  
 امام

آفرین بر همت والایتان  
 شد سعادت همراه فردایتان  
 می کند سکنی به جنت بر ملا  
 هر کسی شد کشته کربلا

این شب آخر به درگاه نیاز  
جمله در اوج تعبد در نماز  
راز عشق و بندگی افشا کنید  
امشبى را تا سحر فردا کنید  
[روبروى امام]

قاسم

ای که بر درگاه تو عالم غلام  
اذن می‌خواهم بگویم یک کلام  
امام

گو سخن تو ای آرام جان  
ای عزیز مصطفی روح و روان  
قاسم

چون بشارت داده‌ای بر عاشقان  
بر همه پیران و بر خیل جوان  
گو که آیا اندرین دشت غریب  
از فدا گشتن عمو دارم نصیب  
امام

مرگ خون تلخ است بر ذوق همه  
جز به ذوق اهل بیت فاطمه  
در مذاق تو چه باشد بر ملا  
گو بدانم نوجوان با وفا  
قاسم

مرگ در راه تو گویم بی بدل  
بر مذاقم که احلی من عسل  
امام آفرین بر تو ایا ای نوجوان  
می‌شوی فردا تو کشته بی گمان  
در میان خون و خاک کربلا  
پیش بابایت روی اندر جنان  
[صبح عاشورا]

شمر

امیرا کن نظر رو سوی میدان

که گشته صبح عاشورا نمایان  
همه اصحاب و یاران غرق در خون  
نگاهی کُن شده این دشت گلگون  
علی اکبر شده چون ارباً اربا  
حسین بن علی گردیده تنها  
بگو لشکر کنون آیا چه سازد  
به سوی خیمه‌ها آیا بتازد  
ابن سعد

اگرچه غرق در خون گشته اکبر  
مشو غافل تو از فرزند حیدر  
بگو لشکر نوازد طبل و شیپور  
شود گوش فلک بالمره رنجور  
طلب کن تو مبارز از سپاهش  
بگو آید میان قتلگاهش  
شمر

چشم ای میر سپاه کوفیان  
می‌روم رو سوی ماه آسمان  
من بخوانم یاورانش بهر جنگ  
تا زنم بر چشمشان تیر و خدنگ  
[شمر خطاب به امام]

ای حسین بن علی پور رسول  
بشنو آوایم مشو از من ملول  
مصلحت گفتم مکن قصد جدال  
گفتمت بیعت بکن منما قتال  
خواستم راهی فرا رویت نهم  
فرستی دیگر در این صحرا دهم  
یا بیا میدان و لشکر شاد کن  
این دل مخروبه را آباد کن  
یا مبارز سوی اعدا کُن روان  
خود میان خیمگه آقا بمان  
هل من مبارز یا حسین

هل من مبارز یا حسین

امام

یارب جفای دشمن ما را نگاه کن  
ای مهربان تو امت ما سر به راه کن  
فرزند مصطفی چه کند با چنین جفا  
یارب العالمین تو گذر کن از این خطا  
آیا کسی بُود که کند یاری حسین  
آید به کربلا به هواداری حسین  
[قاسم با خود]

قاسم ای پور رشید مجتبی

خیز و کن جانت فدا ای با وفا  
تا به کی خواهی نشینی ای جوان  
خیز و یاری کن عزیز انس و جان  
نالهی هل من معین آید به گوش  
خیز از جای کفن بر تن پیوش  
[روبروی امام]

السلام ای یادگار هل اتی

یابن حیدر زاده‌ی خیر النساء

امام

مر علیک ای شبه زیبای حسن

گوئیا داری تو با من هم سخن

قاسم

عمو ای زینت عرش خدایی

به گوشم می‌رسد دائم ندایی

چه می‌گوید صدا قاسم به پا خیز

شده پیمانه‌ی عمر تو لبریز

نگر بر چشم پر بارم عمو جان

مرا راهی نما رو سوی میدان

امام

از حسن ای مانده بر من یادگار

قاسم ای نوجوان با وقار

حیفم آید از جمال مجتبی

غرق در خون گردد این قد رسا

اذن این میدان نداری نوجوان

رو به خیمه در بر مادر بمان

قاسم

عمو عرض دگر دارم به پایت

امام

بگو قاسم فدای روی ماهت

قاسم

نمیبخشی چرا اذن جدالم

امام

تو هستی بی پدر ای نونھالم

قاسم

مگر هر کس یتیم است دل ندارد

امام

عمو نقل سخن حاصل ندارد

قاسم

همه رفتند و قاسم مانده تنها

امام

برادر زاده کردی خون دل ما

قاسم

چرا من زنده باشم کشته اکبر

امام

دریغا کشته شد اکبر ز خنجر

قاسم

بیا شادم کن ای فرزند حیدر

امام

نداری اذن میدان ای دلاور

قاسم

تو دادی مژده‌ی میدان عمو جان

امام



برو در خیمگه در نزد طفلان

[قاسم بالین گهواره علی اصغر نشسته و چنین می خواند]

غم عالم به سینه خانه کرده

مصیبت در دلم کاشانه کرده

عمویم اذن میدانم نداده

دل آباد من ویرانه کرده

اگر بابای من در کربلا بود

هوادار دل این مبتلا بود

کسی بر درد من مرهم گذارد

عمو گویا به من لطفی ندارد

رمله

قاسم ای نور دو چشمان ترم

نوگل گلشن من ای پسر

مانده حُسنی ز کرامات حسن

از چه غرقی تو به دریای محن

قاسم

به پابوس عمو رفتم هراسان

به او گفتم عمو جانم عمو جان

دلم خواهد شوم جانا فدایت

شوم من کشته اندر کربلایت

ولی داغ دلم افزون از این کرد

عمو اذنم نداد و دل غمین کرد

شدم من اشک بار از داغ حسرت

دلم خواهد رسم فیض شهادت

رمله

آفرین بر تو آیا سرو چمن

یادگاری تو برایم ز حسن

رو به نزد گل زهرای بتول

هم قسم ده به علی هم به رسول

اذن میدان تو بگیر ای پسر

ای عزیز دلم ای تاج سرم

قاسم

چشم ای بانوی بیت مجتبی

می روم پابوس آن میر هدا

[دوباره روبروی امام]

السلام ای یادگار مصطفی

آمده قاسم عزیز مجتبی

امام

مطلبی داری دگر با من بگو

بشکن این بغضی که داری در گلو

قاسم

ای گل زیبای باغ فاطمه

در مدینه گفته بودی با همه

قاسم مثل علی اکبر بود

این گل یاس و دگر احمر بود

گفته بودی هر دو نزد من یکی است

پیش من گلزار هم گلشن یکی است

گفته بودی یادگارم از حسن

از چه کردی این دلم را پُر محن

جان آن مولا که در خانه نشست

جان آن مادر که پهلویش شکست

اذن میدان ده دگر بی طاقتم

من در این میدان فدای امتم

امام

ولی قاسم دلم گردیده پُر غم

کند داغ تو پشت مادرت خم

رضا کن مادرت ای نوجوانم

برو ای قاسم ابرو کمانم

[روبروی مادر]

قاسم

بیا مادر حلالم کن حلالم

رمله

حالات باد و شیر پر ملالم

قاسم

بیا مادر که شد وقت جدایی

رمله

روی میدان یقین دامن نیایی

قاسم

بین مادر حسین یاور ندارد

رمله

ز داغ تو سرشک از دیده بارد

قاسم

بین اکبر شده صد پاره پاره

رمله

بکن بر مادر پیرت نظاره

قاسم

به دل یک آرزویی با تو دارم

رمله

مگو اینها که من طاقت ندارم

قاسم

دلم خواهد سر نعشم بیایی

رمله

فغان مادر ز درد بی نوایی

قاسم

خدا حافظ که من رفتم به میدان

رمله

خدا پشت و پناهت نور چشمان

[قاسم روبروی امام]

عمو آماده شد این دل شکسته

مرا راهی کن ای ماه خجسته

امام

مشو غافل کنون باید بکوشی

لباس حرب بر جسمت بپوشی

الا زینب عزیز عالمینم

زره آماده کن بر نور عینم

زینب

بچشم ای آبروی عالمینم

بچشم ای جان زینب ای حسینم

[زینب سمت خیام می رود در برگشت چیزی همراه ندارد، سر به زیر می افکند]

امام

چرا بر دیدگانت ای حمیده

نشسته اشک غم ای غم چشیده

بگو علت آیا غمدیده خواهر

بگو بر من کنون ای شبه مادر

زینب

برادر جان ضیاء نور عینم

عزیز مادرم زهرا حسینم

مرا حیف آید از قاسم که آخر

نجستم بر تنش جوشن برادر

که جسمش کوچک و جوشن بزرگ است

نیاید جوشنی اندازه بر دست

چه سازد با چنین مطلب حسین جان

بمیرد بر غمت زینب حسین جان

امام

بپوشان بر تنش اکنون کفن را

مهیا کن روّد پور حسن را

زینب

چه سازد زینب دلخسته عمه

که گشته دست و پایش بسته عمه

که می میرد جوانان دسته دسته

نمی میرم من محزون و خسته

بر تنت قاسم بپوشانم کفن

حیفم آید از تو ای پور حسن

الهی عمهات زینب بمیرد

نباشد داغ قاسم را ببیند

قاسم

عمه جان شیون مکن جان جهان

ساعتی دیگر نیم مهمانان

می‌روم من تا سرافرازی کنم

در ره حق تا که جانبازی کنم

جان تو جان عمو ای عمه جان

در کنار مادر زارم بمان

زینب

شود دست خدا یارت الهی

خدا باشد نگهدارت الهی

[قاسم خطاب به امام]

از تو دل کندن برایم مشکل است

ورنه جان در راه تو ناقابل است

می‌روم اما دعا کن ای عمو

چان ما را با صفا کن ای عمو

وقت جان دادن بیا بالین من

روی زانویت بگیر این ممتحن

امام

آنکه داراست جمیع حسنات

قاسم آن شاهد روز عرفات

هر که خواهد که رسد بر درجات

بفرستد به جمالش صلوات

چنین گلگون عذاری وای بر من

روی تا جان سپاری وای بر من

علی اکبر که جوشن داشت آن شد

تو که جوشن نداری وای بر من

قاسم

خداحافظ خیام آل طاها

خداحافظ گل خوشبوی زهرا

امام

برو دست خدا باشد پناهت

خدا باشد پناه روی ماهت

[قاسم مقابل اشقیا]

لشکر لشکر گو به بن سعد ای امیر کوفیان

آمده میدان رزم یک نوجوان

گو طلب کرده تو را بی واهمه

نوگل زیبای باغ فاطمه

ابن سعد

چه مطلب است بفرما تا که روا سازم

حصول مطلب تو عین مدعا سازم

قاسم

ایا ظالمان خدا ناشناس

ضالالت طریقان ظلمت اساس

درآئید به میدان ایا ناکسان

شما را بریزم چو برگ خزان

ابن سعد

به میدان آمده خورشید بطحا

شمر

گلی از گلشن سرسبز طاها

ابن سعد

تاللو می کند نورش به میدان

شمر

کُند روشن از این دشت و بیابان

ابن سعد

نقابی بر رُخش این نوجوان است

شمر

تو گویی نوگل باغ جنان است

ابن سعد

ز نسل خاتم پیغمبران است

شمر

تو گویی نورالانوار جهان است

ابن سعد

کیستی ای نوجوان باوفا

آمدی در قتلگاه کربلا

شمر

کیستی ای نوجوان خوش سرشت

بر مشامم می‌رسد بوی بهشت

ابن سعد

نام خود برگو الا ای نوجوان

تا شود نامت بر این لشکر عیان

قاسم

قاسم پور رشید مجتبی

جد من باشد علی مرتضی

گویم اکنون در میان همهمه

قاسم از نسل پاک فاطمه

ابن سعد

حُسن نیکوی جمالت به حسن ماند و بس

شمر

قامت سبز تو بر سرو ثمن ماند و بس

ابن سعد

ماه و خورشید خجل از رخ پُر انور توست

شمر

عطر گیسوی تو بر مشک خُتن ماند و بس

ابن سعد

بشکند چرخ فلک کشته شود پور حسن

شمر

بر دل مادر او آه محن ماند و بس

ابن سعد

حیف باشد ز کمالت ز جلال و جبروت

شمر

جسم پامال و شکسته به کفن ماند و بس

ابن سعد

سوی خیمه برو ای طفل دل آزده مشو

شمر

که در این دشت فقط کینه‌ی من ماند و بس

قاسم

مشو مغرور در خیل لشکر خویش

نیفتد در دلم زین جمله تشویش

منم پور حسن ای دشمن دین

چه رسمی باشد این سنت بد آیین

کشم تیغ از نیام ای لشکر شام

رسانم کار این لشکر به اتمام

ابن سعد

لشکر شام بر او تیر زنید

کوفیان یکسره شمشیر زنید

سنگباران بنمایید تنش

که فلک گریه کند بر محنش

شمر

الا جنگاوران این بیابان

شده هنگام آورد ای دلیران

ز جا خیز و بزَن بر طبل و شیپور

کنون وقت جدال است ای دلیران

[نبرد]

شمر

امیرا چاره‌ای اندیشه باید

که دیگر پیشه‌ای از ریشه باید

بزرگ و کوچک از آل پیمبر

همه رزمنده چون مولای قنبر

چنان حیدر به دستش ذوالفقار است

که کار لشکرت یکسر فرار است

ابن سعد

الا ای شمر ذی الجوشن به میدان

چه می‌بینم تو را گشتی هراسان



چنین رزمی نه جای پهلوان است  
که قاسم نونهای و نوجوان است  
شمر

امیرا نوجوان معنا ندارد  
ز دستش لشکر ما نا ندارد  
مگو این شاخه‌ای از یاس باشد  
که او پرورده عباس باشد  
دخیلم ابن سعدا چاره‌ای کن  
که راه چاره بر بی چاره‌ای کن  
ابن سعد

برو لشکر مهیا کن که امروز  
تو سرداری مکش آه جگر سوز  
سپاهت را به سامان باز گردان  
سواران را به میدان بازگردان  
زنیدش نیزه و سنگ فراوان  
که تا افتد به خون این ماه کنعان  
[شمر خطاب به موزیک]

ز جا خیز و بزن بر طبل و شیپور  
فکن اندر بیابان نای و تنبور  
چونان شادی فکن در بین لشکر  
که با او در ستیز آید سراسر  
الا قاسم بیا جنگی دگر کن  
بیا میدان رزم جنگی بیشتر کن  
چرا از جنگ با ما دست بستی  
بیا اکنون نشان ده ضرب شستی  
قاسم

چونان حیدر به میدان پا گذارم  
زنم شمشیر و جانها را برآرم  
هر که باشد شیعه مولا علی  
از دل و از جان بگویند یا علی

[در حین نبرد بند چپ نعلین قاسم باز می‌شود این امر قاسم را آزار می‌دهد تا اینکه سعی در بستن این بند دارد]

نفیل

بر این فرصت هزاران آفرینم

نفیلم قاتل این نازنینم

چنین جسمی چو جای تیغ تیز است

که با این نوجوان کارم ستیز است

زنم من نیزه بر جسم رشیدش

کنم در خاک صحرا من شهیدش

[خطاب به حبیب بن مسلم کاتب نینوا]

الا کاتب قلم بر صفحه لرزان

نگارش کن مرا قاتل به میدان

کاتب

مکن با آل پیغمبر عداوت

بترس از روز حشر ای بی عدالت

مکن آلوده دست خود به خونش

مزن زخمی تو بر زخم فرونش

نفیل

کم کن این یاوه تو ای کاتب زار

آنچه بینی ز قلم وامگذار

کاتب

مکن با او چنین ظلمی که شاید

کنار نعش او مادر بیاید

نفیل

از چه اینگونه شوی زار و غمین

گوشه ای ای کاتب مسکین بنشین

می زنم نیزه به جسمش بنویس

که شود چشم فلک پُر نم و خیس

فرصتی مغتنم آمد چو بدست

مغتنم داشتن آری چه خوش است

[ضرب شمشیری بر فرق سر قاسم می زند]

قاسم

عمو جان قاسمت شد غرق در خون

شده جاری زمین خونم چو جیحون

به بالینم بیا خورشید تابان

که گشته منخسف این ماه کنعان

امام

صدای قاسم آید در بیابان

شدم از حال او زینب هراسان

روم باز آورم تا خیمه گاهش

خداوندا نگهدار از بلایش

[امام خطاب به نفیل، سپس با ضرب شمشیری دست نفیل را جدا می کند]

بگیرم به دم جان تو ای نفیل زبون

چونانکه بیفتی به خاک سیه غرق خون

[سرانجام نفیل توسط لشکر خود که قصد نجات او را داشتند کشته می شود]

امام

دیده بگشا به عمو قاسم من

سخنی تازه بگو قاسم من

دیده واکن که عمو آمده است

بنگر چون که پریشان شده است

قاسم

ای که غمگین از غم دیرینه ای

داغ هجده ساله مادر دیده ای

راز آن ایام در دشت بلا

بر من آشفته گشته بر ملا

چون کفن در زیر پایم گیر کرد

چادر خاکی به من تصویر کرد

بازویم وقتی غلاف و نیزه خورد

تازه فهمیدم چرا زهرا بمرد

شاهد جان دادم بابا بود

قاتل من قاتل زهرا بود

روم ز شوق کنون خدمت رسول الله

اقول اشهد ان لا الله الا الله

امام

بیا قاسم گل رویت ببوسم  
لب آغشته بر خونت ببوسم  
بیندم چشم تو ای راحت جان  
کمان طاق ابرویت ببوسم  
الهی قاتلت خیری نبیند  
ز رحمت دور باشد غم ببیند  
الهی بشکند دستش که دیگر  
گلی همچون گل رویت نچیند./.  
اشعار: مهدی عسکری

وبلاگ معاون پرورشی [www.mplib.ir](http://www.mplib.ir)